

Examining the Impact of Personality Factor on Foreign Policy Decision Making: A Case Study of George W. Bush's Foreign Policy Towards Iran

Hosein Poorahmadi Meibodi * 

Professor, International Relations Department, Faculty of Economics and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Mohammad Soltanpoor 

Ph.D Student, International Relations, Department of Political Sciences & International Relations, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abstract

The Iranian revolution caused an offensive approach in the American foreign policy towards Iran, and US Offensive foreign policy has taken a different form with the change of each of the presidents. Based on the critical role of the presidency in US foreign policy and the fact that the study of lives and personalities of presidents has been a significant part of the study of political psychology. The study seeks to find the psychological effects of the life of George W. Bush and his personality on the macro approach of US foreign policy, specifically to Iran. The theoretical framework in this study is the "activator, ideas and results" model of Albert Ellis, an American psychologist. This approach examines the psychological state by examining the role of events and how they are interpreted by individuals. In fact, the data used is data from Bush's biographies, which are examined in a historical and longitudinal way. In the following, Bush's psychological cycle is described and explained by determining the examples of "activator", "ideas" and "results", and his personality traits such as excitement, impulsive behaviors and extraversion are extracted. The results show the decisive influence of Bush's personality traits on his administration's macro-foreign policy approach and important decisions such as the invasion of Iraq, as well as placing Iran at the center of evil and the nuclear issue.

Keywords: US Foreign Policy, Political Psychology, Islamic Republic of Iran, George Bush, Personality.


* Corresponding Author: H-Pourahmadi@sbu.ac.ir

How to Cite: Poorahmadi Meibodi, H., Soltanpoor, M, (2022), "Examining the Impact of Personality Factor on Foreign Policy Decision Making: A Case Study of George W. Bush's Foreign Policy Towards Iran", *Political Strategic Studies*, 11(40), 173-201. doi: <https://orcid.org/0000-0002-8210-529X>

تأثیر عامل شخصیت بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی: مطالعه موردی سیاست خارجی جورج بوش دوم در قبال ایران

استاد گروه مطالعات و سیاست منطقه‌ای و جهانی، دانشکده اقتصاد و

علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

حسین پوراحمدی میبدی * 

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران،

ایران

محمد سلطان پور 

چکیده

انقلاب ایران منجر به اتخاذ رویکردی تهاجمی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران شد، موضوعی که با تغییر هر یک از روسای جمهور شکل متفاوتی یافت. با توجه به این زمینه و نقش مهم ریاست جمهوری در سیاست خارجی آمریکا و این موضوع که بررسی تحولات زندگی و شخصیت روسای جمهور بخش قابل توجهی از مطالعات روان‌شناسی سیاسی را به خود اختصاص داده است؛ این پژوهش در جستجوی یافتن تأثیرات روان‌شناختی زندگی جورج دبلیو بوش و شخصیت او بر رویکرد کلان سیاست خارجی آمریکا و مشخصاً در قبال ایران است. چارچوب نظری در این پژوهش، مدل «فعال‌کننده، عقاید و نتایج» آلبرت الیس، روان‌شناس آمریکایی است. این رویکرد با بررسی نقش حوادث و نحوه تفسیر آن‌ها از سوی افراد به بررسی وضعیت روانی می‌پردازد. در واقع داده‌های مورد استفاده، داده‌های زندگی‌نامه‌های بوش است که بر مبنای روشی تاریخی و طولی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در ادامه با تعیین مصادیق «فعال‌کننده»، «عقاید» و «نتایج» چرخه روان‌شناختی بوش توصیف و تبیین شده است و خصوصیات شخصیتی او مانند هیجان‌طلبی، رفتارهای تکانشی و برونگرایی استخراج گردیده است. نتایج بیانگر تأثیر تعیین‌کننده خصوصیات شخصیتی بوش در رویکرد کلان سیاست خارجی دولت‌تصمیمات مهم مانند حمله به عراق و همچنین قرار دادن ایران در محور شرارت و پرونده هسته‌ای است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، روان‌شناسی سیاسی، جمهوری اسلامی ایران،

جورج بوش، شخصیت.

مقدمه و طرح مسئله

انقلاب اسلامی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ فصل جدیدی از سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را در قبال نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران گشود که مشخصه اصلی آن ماهیت تهاجمی و خصمانه است؛ با این حال هر چند سیاست تهاجمی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران در طول بیش از چهار دهه تغییری کلی و بنیادی نداشته است اما با تغییر روسای جمهور آمریکا، شکل این سیاست‌ها و شدت و ضعف آن تغییر کرده است. تغییر راهبردها و شدت و ضعف سیاست‌های خصمانه ایالات متحده در قبال ایران می‌تواند توجیه‌کننده تلاش لابی‌های مختلف برای حمایت از کاندیداهای متفاوت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باشد؛ موضوعی که تحت تأثیر عوامل مختلف ساختاری سیاست داخلی ایالات متحده یا سیاست بین‌الملل شکل می‌گیرد. این در حالی است که یکی از رویکردهای مهم و تأثیرگذار در تحلیل سیاست بین‌الملل، بررسی نقش شخصیت و عوامل روان‌شناختی تصمیم‌گیرندگان در حوزه سیاست خارجی است و می‌توان بر مبنای سطح فردی به تحلیل سیاست تهاجمی مورد نظر پرداخت.

یکی از روسای جمهور بحث‌برانگیز با سیاست خارجی پرحاشیه، «جورج دبلیو بوش»، چهل و سومین رئیس جمهور ایالات متحده است که علاوه بر شروع دو جنگ بزرگ افغانستان و عراق، سیاست خصمانه و تهاجمی آشکاری را در قبال جمهوری اسلامی ایران اعمال کرد و علاوه بر عدم پاسخ مناسب به رویکرد مثبت ایران پس از حوادث ۱۱ سپتامبر (Milani, 2006: 235-256)، ایران را در محور شرارت در کنار دو کشور عراق و کره شمالی قرار داد (Bronner & Thompson, 2006: 307). مسئله مرکزی در این پژوهش متأثر از سطح تحلیل فردی در سیاست خارجی، بررسی نقش عوامل فردی و روان‌شناختی بوش بر سیاست خارجی تهاجمی او در قبال جمهوری اسلامی ایران است.

فرضیه اصلی نقش تعیین‌کننده عوامل روان‌شناختی جورج بوش بر سیاست خارجی تهاجمی ایالات متحده در قبال ایران در دوران ریاست جمهوری است؛ فرض بر این است که سیاست‌های خارجی جورج بوش دوم تحت تأثیر عامل مؤثر شخصیت و چرخه روانی او قرار داشته است و این تأثیر بوسیله عوامل ساختاری سیاست داخلی آمریکا و سیاست

بین‌الملل تعدیل شده‌اند. همچنین پرسش اصلی پژوهش این است که علل اصلی روان‌شناختی مؤثر بر سیاست خارجی تهاجمی بوش در قبال ایران و نحوه پیکربندی آن در سیاست خارجی این کشور چه مواردی هستند؟

بررسی سیاست خارجی ایالات متحده بعنوان قدرت اصلی در قرن بیستم و ابتدای قرن جدید بخش مهمی از ادبیات رشته روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده است، این بررسی‌ها متأثر از مکاتب متفاوت در روابط بین‌الملل، جهت‌گیری‌ها و سطوح تحلیل متمایزی داشته است. سطح تحلیل خرد در روابط بین‌الملل، آشکارا تحت تأثیر رویکردهای روان‌شناختی قرار داشته است؛ در واقع با حذف رویکرد «انتخاب عقلانی» می‌توان سطح تحلیل خرد سیاست خارجی را سطحی روان‌شناختی دانست که بر نقش فرد در تصمیمات سیاست خارجی تأکید دارد و از ابعاد مختلف روان‌شناختی مانند شناخت، شخصیت، انگیزش و هیجان یا بررسی مرضی یا کلینیکال تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی را مورد بررسی قرار می‌دهد، این بررسی‌ها به شکل عام «روانشناسی سیاسی» نامیده می‌شوند.

با این مقدمه بررسی روان‌شناختی سیاست خارجی آمریکا به شکل عام و در قبال جمهوری اسلامی ایران به شکل خاص، پژوهشی کاربردی محسوب می‌شود که امکان فهم دقیق‌تر و پیش‌بینی تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده را در قبال جمهوری اسلامی ایران بیش‌ازپیش فراهم می‌سازد. روسای جمهور آمریکا با توجه به اختیارات گسترده‌ای که قانون اساسی ایالات متحده در حوزه سیاست خارجی فراهم ساخته است (Peterson, 1994: 215-234) آشکارا تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی ایالات متحده محسوب می‌شوند، هرچند از سوی عوامل ساختاری به شکل مداوم محدود می‌شوند.

نویسندگان در ادامه به بررسی نشانه‌های شخصیت در دکتترین سیاست خارجی جورج بوش، جهت‌گیری‌های عمومی سیاست خارجی او و در نهایت تصمیمات بوش در قبال ایران می‌پردازد. روند فوق در کنار همتایابی عوامل مؤثر ساختاری در کنار علل روان‌شناختی و فردی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این‌رو که زمینه فهم دقیق‌تری از عوامل مؤثر بر تصمیمات سیاست خارجی را فراهم آورد.

مروری بر پیشینه و ادبیات پژوهش

ادبیات پژوهش کنونی از دو جنبه مورد بررسی قرار گرفته است؛ اول سنت روان‌شناسی سیاسی و بررسی شخصیت رهبران و دوم تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران و در نهایت پژوهش‌هایی که دارای همپوشانی در دو حوزه فوق هستند.

روش مورد استفاده در این پژوهش به شکلی غیرمستقیم، زیرمجموعه سنت «بیوگرافی روان‌شناختی»^۱ قرار می‌گیرد. بیوگرافی روان‌شناختی از ابتدا تلاشی بود برای ارتباط برقرار کردن علی‌میان تجربیات کودکی و رفتار بزرگسالی در افراد که این رویکرد مشخصاً تحت تأثیر آرا و نظرات «زیگموند فروید» قرار داشت. اولین و شاخص‌ترین کار فروید در این حوزه، کتابی در مورد «لئوناردو داوینچی»^۲ بود. علاوه بر فروید نقش مهم «هارولد لاسول»^۳ با کتاب «آسیب‌شناسی روان‌شناختی و سیاست»^۴ هم قابل توجه است؛ لاسول که خود تحت تأثیر آرای فروید در مورد شخصیت قرار داشت، شخصیت سیاسی را زائیده انتقال امور شخصی به زندگی اجتماعی فرد می‌دانست. به طور مثال سیاست‌مدارانی با معضلات عاطفی درصدد جلب توجه رأی‌دهندگان در سطح کلان هستند (هاوتن، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۱۰۷).

«ویلیام مک گوایر»^۵ تقسیم‌بندی نسبتاً جامعی از روش «بیوگرافی روان‌شناختی» در روان‌شناسی سیاسی انجام داده است، او این روش را به دو دسته «انسان‌گرایانه» و «علمی» با زیرمجموعه سطح تحلیل خرد و کلان دسته‌بندی کرده است. در رویکرد انسان‌گرایانه، تأثیر عمیق مجموعه‌ای از عوامل بر یک مورد خاص بررسی می‌شود که در دو سطح خرد (افراد) یا کلان (ملت‌ها یا ماهیت‌های تاریخی) انجام می‌شود. سطح خرد با عنوان تاریخچه روانی یا بیوگرافی روان‌شناختی و سطح کلان با عنوان «شخصیت» ملی مطرح است. مثال‌های معروف رویکرد خرد انسان‌گرایانه، اثر فروید در مورد داوینچی و جورج و جورج در مورد وودرو ویلسون^۶ (۱۹۵۶) هستند و مثال در سطح کلان، اثر «بندیکت»^۱

1. Psychobiography
2. Leonardo da Vinci, A Memory of His Childhood
3. Harold Lasswell
4. Psychopathology and Politics
5. William J. McGuire
6. Woodrow Wilson and Colonel House: A Personality Study

(۱۹۴۶) در بررسی شخصیت ملی ژاپن^۲ است. در روش علمی، پژوهشگر درگیر نمونه‌گیری و بررسی تأثیر متغیر مستقل که معمولاً ابعادی از دوران کودکی بر متغیر وابسته (مجموعه‌ای از خصایص روانی) می‌باشد، است. مثال سطح خرد اثر مهم «آدورنو»^۳ (۱۹۵۰) با عنوان شخصیت اقتدارگرا^۴ و همچنین اثر «تتلاک»^۵ (۱۹۸۱) در نوع‌شناسی پیچیدگی شناختی است؛ در سطح کلان هم اثر «ریشلر»^۶ در مورد تفاوت‌های ملی در الگوهای تفکر دیپلماتیک قابل ذکر است (McGuire, 2004: 26–32).

«فرد گرینستاین»^۷ در کتاب خود با عنوان «تفاوت‌های ریاست جمهوری: سبک‌های متفاوت رهبری از روزولت تا او‌باما» به بررسی بیوگرافی زندگی روسای جمهور، زندگی سیاسی، سبک‌های شخصی روابط عمومی، ظرفیت‌های سازمانی، مهارت‌های سیاسی، چشم‌اندازها، سبک شناختی و هوش اجتماعی پرداخته است (Greenstein, 2009: 219–231). علاوه بر گرینستاین، «استنلی رنشن»^۸ و «جرالد پست» هم به بررسی شخصیت از طریق بررسی بیوگرافی روسای جمهور پرداخته‌اند، آثاری چون «امیدهای بزرگ، ریاست جمهوری کلیتون و سیاست جاه‌طلبی» (Renshon, 2014)، «در سایه پدرش: تحول جورج دبلیو بوش» (Renshon, 2004)، «فهم دکترین بوش» (Renshon & Suedfeld, 2013) از استنلی رنشن و کتاب‌های «ارزیابی روان‌شناختی رهبران سیاسی، با بررسی پرونده صدام حسین و بیل کلیتون» (Post, 2010) «کاریمای خطرناک، روانشناسی دونالد ترامپ و هوادارانش» (Post, 2019) به طور مشخص در این رویکرد تحلیلی قرار می‌گیرند.

در حوزه تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران نسبت به حجم گسترده ادبیات پژوهشی موجود در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده، موارد معدود و قابل توجهی وجود دارند که تا حدودی بیانگر درگیری سیاست خارجی ایالات متحده به موضوعات مربوط به قدرت‌های بزرگ و نقش میانجی و تکمیل‌کننده ایران در سیاست

-
1. Benedict
 2. The Chrysanthemum and the Sword: Patterns of Japanese Culture
 3. Adorno
 4. The Authoritarian Personality
 5. Tetlock
 6. Reychler
 7. Fred Greenstein
 8. Stanley Renshon

خارجی ایالات متحده است. این در حالی است که ادبیات پژوهشی مربوط به سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران حجم بزرگی از تحقیقات مربوط به سیاست خارجی در ایران را به خود اختصاص داده است، موضوعی که با توجه به جایگاه مهم ایالات متحده بعنوان اصلی‌ترین قدرت قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم قابل پیش‌بینی است.

کتاب «دونت موری» با عنوان «سیاست خارجی ایالات متحده و ایران» کتابی نسبتاً جامع در مورد تحولات سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران از دوران انقلاب اسلامی تا پایان دوره جورج بوش دوم است، کتابی که علاوه بر وقایع‌نگاری روابط دو کشور به بررسی علل تصمیمات اتخاذ شده از سوی آمریکا در قبال ایران هم پرداخته است (Murray, 2009). «الکس مایلز» در کتاب «سیاست خارجی آمریکا و دولت‌های سرکش» به بررسی مفهوم دولت‌های سرکش و رویکرد دولت کلینتون و بوش دوم در قبال این دولت‌ها از جمله ایران توجه کرده است (Miles, 2013). کتاب «جورج رایان» هم با عنوان «سیاست خارجی آمریکا در قبال چین، کوبا و ایران» در ادامه رویکرد مایلز بر بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال سه کشور ایران، چین و کوبا و ناکامی ایالات متحده در مواجهه با این کشورها بعنوان کشورهای انقلابی متمرکز شده است. رویکردی که با توجه به ماهیت سیاست خارجی آمریکا با عدم پذیرش هویت خاص این کشورها تلاش می‌کند سیاست‌های بی‌ثبات‌کننده را در جهت تغییر رژیم در این کشورها تقویت کند (Ryan, 2018).

منابع دیگری هم در ادبیات پژوهشی سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران وجود دارند که به بررسی سیاست خارجی یکی از روسای جمهور ایالات متحده در قبال ایران پرداخته‌اند. به طور مثال کتاب «تریتا پارسی» با عنوان «پرتاب تاس، دیپلماسی اوپاما درباره ایران» در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد که علاوه بر وقایع‌نگاری تحولات سیاست اوپاما در قبال ایران به تحلیل روابط دو طرف و موانع موجود در این روابط می‌پردازد (Parsi, 2012). همچنین نادر انتصار و کاوه افراسیابی در کتابی با عنوان «ترامپ و ایران از مهار تا تقابل» در همین راستا با مقایسه سیاست اوپاما و ترامپ به چرخش سنت سیاسی مهار ایران به سوی سیاست تقابلی یا فشار حداکثری از سوی ترامپ می‌پردازند و به

استراتژی‌های دفاعی ممکن ایران و در نهایت زمینه‌های دیپلماتیک توجه می‌کنند (Entessar & Afrasiabi, 2019).

در میان منابع داخلی، کتاب «جنبش راست مسیحی و سیاست خارجی آمریکا» از محمد جمشیدی به بررسی ریشه‌های شکل‌گیری جنبش راست مسیحی در آمریکا، تأثیر آن بر سیاست خارجی ایالات متحده و مشخصاً دوران بوش دوم پرداخته است (جمشیدی، ۱۳۹۴). کتاب «سیاست خارجی آمریکا بعد از یازده سپتامبر» از حسین دهشیار هم سیاست خارجی آمریکا را در بازه زمانی زمامداری بوش دوم و سیاست او موسوم به مبارزه با تروریسم را مورد بررسی قرار می‌دهد (دهشیار، ۱۳۸۳). مقاله «سیاست خارجی دولت دوم جورج واکر بوش در قبال ایران: سیاست سد نفوذ (۸-۲۰۰۴)» بازگشت کابینه بوش دوم به سیاست سنتی سد نفوذ و مهار را در قبال ایران با توجه به محدودیت‌های ساختاری پیش آمده پس از جنگ افغانستان و عراق بررسی می‌کند (غریاق زندی، ۱۳۸۸). اسلامی و تقوی هم در مقاله «ابزار تحریم و سیاست خارجی امریکا در قبال ایران» منافع سیاست تحریم ایران حتی پس از برجام برای راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا و متحدانش مانند اسرائیل (رژیم صهیونیستی) را مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهند (اسلامی و نقدی، ۱۳۹۵).

با اینکه موارد زیادی برای بررسی ارتباط میان تحلیل روان‌شناختی رئیس‌جمهور و تصمیمات وی در قبال کشور خاص و به طور مشخص ایران وجود ندارد؛ با این حال دیوید پاتریک هاوتون در کتاب «سیاست خارجی آمریکا و بحران گروگان‌گیری در ایران» به شکل مشخص به بررسی روان‌شناختی «کارتر» و تیم سیاست خارجی او در قبال انقلاب ایران و بحران گروگان‌گیری پرداخته است (هاوتون، ۱۳۹۳).

کتاب «درک دکتربوش: روانشناسی و استراتژی در عصر تروریسم» مجموعه مقالات از نویسندگان مختلف است که به بررسی دکتربوش پسر و برداشت‌های روان‌شناختی نادرست موجود در سیاست خارجی وی می‌پردازد (Renshon & Suedfeld, 2013). گریستاین در مقاله «رهبری قدرتمند جورج بوش» با بررسی دوران کودکی، رشد سیاسی و دوران ریاست جمهوری به بررسی سبک رهبری او پرداخته است او بوش را از نظر هوش اجتماعی و عاطفی، سبک شناختی، تأثیرگذاری بعنوان

سخنران عمومی، ظرفیت سازمانی، مهارت‌های سیاسی و چشم‌انداز سیاست‌گذاری مورد بررسی قرار داده است (Greenstein, 2008: 170-191).

با این حال در منابع انگلیسی اثر خاصی در مورد تأثیر شخصیت روسای جمهور ایالات متحده در سیاست خارجی این کشور در قبال ایران دیده نمی‌شود لذا می‌توان این‌گونه بیان کرد که رویکرد روان‌شناسی سیاسی رهبران در سیاست خارجی در عرصه جهانی رویکردی بدیع و در حال رشد است که هنوز به میزان کافی بدان پرداخته نشده است و در ایران نیز به جز چند اثر محدود در مورد سیاست‌مداران ایرانی، اثری قابل توجه در این حوزه تولید نشده است. علاوه بر آن رویکرد الیس هم در هیچ‌یک از آثار مرتبط با بررسی بیوگرافی روان‌شناسی روسای جمهور مورد استفاده قرار نگرفته است و از این رو بدیع محسوب می‌شود.

از این رو نویسندگان این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تلفیقی بررسی شخصیت از طریق بیوگرافی روان‌شناختی تلاش می‌کنند تا از منظر روان‌شناختی، خصوصیات شخصیتی مختص به بوش دوم را استخراج کنند و در نهایت ارتباط احتمالی میان این خصایص روانی و تصمیمات سیاست خارجی او را بررسی نمایند. رویکرد روان‌شناختی مورد استفاده، رویکرد ABC یا «فعال‌کننده، عقاید و نتایج»^۱ است که بوسیله آلبرت الیس^۲، روان‌شناس آمریکایی، ابداع شده است و در ادامه به شکل تفصیلی بیان می‌شود.

چارچوب نظری و روش پژوهش

مدل «فعال‌کننده، عقاید و نتایج» بخش اصلی و مرکزی روش «رفتاردرمانی عقلانی هیجانی» «آلبرت الیس» روان‌شناس آمریکایی است؛ هر موضوعی در روان‌درمانی از سوی روان‌شناسان این مکتب در درون این مدل جای می‌گیرد (Neenan & Dryden, 2010: 8). در واقع رویکرد «رفتاردرمانی عقلانی هیجانی» الیس رویکردی متأثر از فلسفه رواقی و پاسخی به کاستی‌های علمی رویکرد روانکاوی و تأکید آن بر ناخودآگاه است. الیس با مشاهده تکرار اشتباهات در افراد با وجود آگاهی آنها به عقاید معیوب و نادرستان به علاوه تأثیرات فلسفه رواقی و لذت‌جویی ضمنی، رویکرد روان‌درمانی خود را پایه‌گذاری کرد. الیس بر این امر تأکید دارد که قضاوت‌ها و تفاسیر نادرست از امور،

1. Activating Events, Beliefs, Consequences
2. Albert Ellis

مانند تفاسیر کمال‌گرایانه منجر به اتخاذ رویکردهای مخرب روانی در فرد می‌شود؛ در واقع روان‌رنجوری، زائیده تفسیر موقعیت و نه خود موقعیت و حوادث است (Ellis et al, 2009: 482).

مدل «فعال‌کننده، عقاید و نتایج» در واقع مدل تحلیل شخصیت رویکرد رفتاردرمانی عقلانی هیجانی الیس است. بر این اساس، احساسات و رفتار افراد یعنی نتایج (C) برآیند عقاید آنها (B) درباره رویدادهای فعال‌کننده و مصائب (A) هستند. هرچند معمولاً به نظر می‌رسد که این مصائب و رویدادهای فعال‌کننده هستند که به شکل مستقیم در شکل‌دهی به احساسات و رفتارها یا همان نتایج (C) دخیل هستند. این در حالی است که الیس اعتقاد دارد افراد این رویدادها را با عینک عقاید (B) می‌بینند (Bernard, 2010: 46).

به طور مثال تصور کنید که آقای X مشکل اضافه‌وزن و پرخوری دارد، درک عمومی این است که شیرینی‌ها و غذاها موجب می‌شوند که آقای X دچار پرخوری و اضافه‌وزن شود و این عامل بیرونی یا عینی است که موجب مشکل آقای X شده است. در واقع علت مستقیم و اصلی C است؛ در حالی که بر اساس مدل الیس، عقاید و موضع آقای X نسبت به مواد غذایی و میزان مصرف آنها موجب مصرف زیاد مواد غذایی در او می‌شود و علت اصلی را باید در ترکیب A و B جستجو کرد یا تفسیر آقای X از مصرف مواد خوراکی و نمی‌توان مواد غذایی را بعنوان امری عینی عامل مشکل مصرف بیش از حد مواد غذایی از سوی آقای X دانست (Dryden, 2004: 2). الیس به شکل ساده بیان می‌کند این امری سوپزکتیو و مبتنی بر درک فاعل از وضعیت است و نتایج هم با واسطه همین درک سوژه یا عقاید بوجود می‌آیند.

آلبرت الیس ادعا می‌کند که عقایدی که ما درباره جهان خودمان، دیگران و روابط اجتماعی می‌سازیم یا کسب می‌کنیم پایه و مبنای اصلی تعریف هسته اصلی شخصیت‌مان است و البته از نظر الیس این عقاید می‌تواند عقلانی یا غیرعقلانی باشد، آن‌ها روش‌هایی را تعریف می‌کنند که ما نقش خود را در جامعه درک می‌کنیم، رویدادها را تفسیر می‌کنیم، رفتار را ارزیابی کرده و پاسخ‌هایمان را به رویدادهای زندگی انتخاب کنیم (Ellis et al, 2009: 499).

او در مدل «فعال‌کننده، عقاید و نتایج» و رویکرد روان‌درمانی معروفش به شکل مشخص به دنبال فرمولی ساده مبتنی بر عینیت بخشیدن به خودآگاه در روان‌درمانی و

فاصله گرفتن از ابهام، تعلیق و پیچیدگی‌های رویکرد روانکاوی مکتب فروید است. بر این اساس رویکرد الیس به علت سادگی و تعریف صریح، بخش‌های مدل تبدیل به ابزاری مناسب برای مطالعات روان‌شناسی سیاسی و تحلیل شخصیت رهبران از منظر نویسندگان این مقاله است. این در حالی است که به علت ماهیت در دسترس نبودن موارد برای روش‌هایی چون مشاهده و مصاحبه، این رویکرد مزیت مهمی در بیوگرافی روان‌شناختی دارد.

برای عملیاتی ساختن این روش در مورد بوش دوم، ابتدا مصادیق هر یک از عناصر مدل یعنی حوادث فعال‌کننده، عقاید و سپس نتایج مشخص شده و خروجی به شکل خصوصیات روان‌شناختی بیان می‌شود، در نهایت آثار این خصوصیات در دکتورین سیاست خارجی و تصمیمات این رئیس‌جمهور بررسی می‌شود.

بررسی روان‌شناختی شخصیت جورج بوش

بررسی خانواده بوش طی پنج نسل گذشته بیانگر ترکیب مؤثر ثروت، قدرت سیاسی و مذهب است که مجموعه‌ای از قواعد و ارزش‌های مشخص را طی چند نسل بعنوان زمینه ارزشی و هنجاری خانواده بوش شکل داده است. «جورج دبلیو بوش» چهل و سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده فرزند ارشد «جورج هربرت واکر بوش» چهل و یکمین رئیس‌جمهور ایالات متحده، معاون اول «رونالد ریگان» و تاجر و سرمایه‌دار موفق است. بوش پدر، فرزند پرسکات بوش^۱ بانکدار موفق و سناتور سابق ایالات متحده است و نوه ساموئل پرسکات بوش کارآفرین و صنعتگر آمریکایی است (Rountree, 2011: 2-10) که او نیز فرزند وکیل و کشیش کلیسای اپیسکوپالین^۲ (کلیسای اسقفی) جیمز اسمیت بوش است.

بررسی یکی از عناصر اصلی در شکل‌گیری عقاید یا B، بررسی نظام خانوادگی بوش بعنوان یک خانواده متمول و پرنفوذ است. نظام خانوادگی و سنت‌های موروثی در خانواده بوش بیانگر دو موضوع اساسی برای همه مردان خانواده بوش است که به شکل مداوم بعنوان هدف در فضای خانوادگی مطرح می‌شده است. ابتدا موفقیت مالی خارج از ثروت خانوادگی، دوم ورود به حوزه خدمات عمومی که سیاست بخشی از آن

1. Prescott Bush
2. Episcopal Church

محسوب می‌شود. این موضوع علاوه بر اینکه در مورد بوش اول و پدرش صادق است در مورد پسران او خصوصاً جورج بوش دوم و جب بوش هم صادق است (McAdams, 2011: 74).

عنصر دوم مؤثر در عامل عقاید، صفات شخصیتی مرتبط با ژنتیک جورج بوش و دوران اولیه زندگی است که به شکل رفتارهای تکرار شونده از دوران کودکی در شخصیت او آشکار شده است. آنچه بیوگرافی‌نویسان بوش از خصوصیات او مطرح کرده‌اند؛ فردی رُک، اهل شوخی و بسیار فعال و خوش‌گذران است. فردی که در خانواده همواره شیطنت می‌کرده و بعنوان دلچک خانواده مطرح بوده است. بوش دوم بسیاری از خصوصیات خود را از مادرش به ارث برده است، صراحت و برونگرایی او در *باربارا بوش* هم به وضوح دیده می‌شود (McAdams, 2011: 16). شخصیت دلچک یا به طور عام بازیگر روی صحنه که از سوی روانشناسان و بیوگرافی‌نویسان بوش بارها مطرح شده است، بیانگر مجموعه از خصوصیات روانی مرتبط با این نقش روان‌شناختی است؛ خصوصیاتمانند اشتیاق فراگیر، اجتماعی بودن، سلطه‌گری اجتماعی، خوش‌بینی، سهل‌انگاری و بی‌توجهی عمومی و در نهایت ایجاد فضای فرح‌بخش در محیط پیرامون است. این خصوصیات برای بوش هم در زمینه کسب‌وکار و هم فضای سیاسی منشأ گام‌های مثبتی برای ایجاد شبکه‌های اجتماعی مؤثر بوده است (McAdams, 2011: 21).

بخش بعدی بررسی رویدادهای فعال‌کننده یا فعال‌کننده‌ها در زندگی بوش از دوران کودکی است. نویسندگان چهار عنصر فعال‌کننده را از بررسی بیوگرافی روان‌شناختی بوش استخراج کرده‌اند: اول؛ بوش در کودکی خواهرش را به علت ابتلا به سرطان خون از دست داده است، با این حال بوش پس از خواهر کوچکش رابین ۴ برادر و ۱ خواهر هم داشته است که نسبتاً خانواده پرجمعیتی محسوب می‌شود، موضوعی که به شکل عمومی قابلیت تروماتیزه شدن را داراست (Marquez, 2005: 16-18).

عنصر دوم غیبت مداوم پدر به علت مشاغل تجاری و البته سیاسی و چهره عمومی او که منجر به ایجاد حس دائمی عدم حضور پدر در زندگی بوش دوم شده است و عنصر سوم شخصیت اقتدارگرا، منضبط و سخت‌گیر بارابارا بوش، مادر بوش دوم، است که به شکل شخصیتی قلدر و در عین حال سنتی از سوی اطرافیان از دوران کودکی توصیف

می‌شده است (Frank, 2007: 6-17) و در نهایت عامل سنت خانوادگی و میراث معنوی و مادی پدر که به شکل انتظارات آشکار و نانوشته در زندگی بوش دوم ظاهر شده‌اند، بعنوان رویدادهای اصلی فعال‌کننده یا A شناسایی شده‌اند. در واقع تمام تلاش بوش در ادامه حاصل رابطه متقابل میان عناصر فوق به شکل نتایجی روانی است که در تصمیمات و خصوصیات شخصیتی او ظاهر شده‌اند.

بوش با توجه به خانواده متمول خود دوران تحصیل اولیه را در مدارس عالی و خصوصی گذرانده است. با این حال کارنامه خوبی در حوزه تحصیلی از خود بر جای نگذاشته است، تلاش‌های بوش در رشته حقوق در دانشگاه تگزاس با توجه به نمرات پایینش ناکام مانده است و در دانشگاه ییل هم موفق عمل نکرده است. با این حال در نهایت به سراغ رشته MBA در هاروارد رفت که این موضوع هم کاملاً به تلاش‌هایش برای گرداندن کسب‌وکار خانوادگی مربوط بوده است.

در واقع فعال‌کننده در دوران تحصیل برای بوش دوم با توجه به روحیات دانش‌گریز و خوش‌گذرانش فشار مضاعفی است که کارنامه درخشان پدر ثروتمند و سیاست‌مدارش و فارغ‌التحصیلی او از دانشگاه ییل برای پسر ایجاد می‌کرده است. این موضوع همواره برای بوش دوم تکرار شده است، تلاش بوش دوم برای خلبانی و در نهایت سردرآوردن از گارد ملی برای حضور نیافتن در جنگ ویتنام همه و همه عواملی هستند که وضعیت بوش اول بعنوان یک قهرمان جنگ و بوش دوم را متمایز می‌سازد (Swansbrough, 2008: 27).

فعال‌کننده اصلی که انتظارات والدین و در نهایت میراث معنوی بوش اول است موجب شد که ساختار زندگی بوش دوم بر مبنای نظام عقاید منبعت از خانواده و حوادث زندگی او منجر به نتایج مشخص در ارتباط با شخصیت بوش دوم شوند. بوش دوم بر مبنای آنچه نظام عقاید بعنوان اهداف برای او فراهم کرده است، از آغاز جوانی تلاش گسترده‌ای را برای ایجاد کارنامه‌ای درخشان آغاز می‌کند. با این حال دوران اول زندگی بوش تا قبل از چهل سالگی دوران سردرگمی محسوب می‌شوند؛ تغییرات شغلی، الکلیسم بوش دوم و ناتمام گذاشتن اهداف تا میان‌سالی ادامه دارد اما بوش از طریق هوش فردی و اعتبار خانوادگی موفق به ایجاد کسب‌وکار شخصی می‌شود (خرید سهام باشگاه بیس‌بال تگزاس رنجرز) و همچنین فعالیت او در حوزه شرکت‌های نفتی که عملاً موجب می‌شود بوش دوم بخشی از انتظارات یا فعال‌کننده را تکمیل کند. با این حال بوش دوم همچنان به

دنبال جلب توجه پدر و عبور از میراث وی است، پدری که غیبت‌های طولانی او در دوران کودکی بر آتش این اشتیاق می‌افزاید.

پس از ازدواج بوش دوم با لورا، همسرش که شخصیتی با ثبات دارد و اخطار او برای اتمام اعتیاد به الکل، همچنین تغییرات مذهبی که در بوش دوم مصادف با این زمان و ملاقات با اوانجلیستی مشهور رخ می‌دهد و همچنین نگرانی از خدشه وارد شدن به اعتبار پدرش که در آن زمان معاون ریگان بود موجب شد که بوش در چهل سالگی اعتیاد به الکل را به طور کامل کنار بگذارد (Mann, 2015: 21). این وضعیت علاوه بر اینکه بیان‌کننده تلاش بوش برای بازسازی جایگاه باربارا بوش به وسیله همسرش لورا است، بیانگر ادامه تلاش بوش دوم برای جلب توجه پدر و راضی نگاه داشتن او از خود است، موضوعی که همواره در رقابت مداومش با برادر کوچکتر و خوددارتر خود یعنی «جب بوش» ادامه یافته است.

مرحله دوم تلاش‌های بوش در ادامه مواجهه با رویداد فعال‌کننده یا انتظارات خانوادگی بر اساس نظام عقاید ورود به عرصه سیاسی و گذاشتن پا در جای پای پدر است. موفقیت او در دو دوره فرمانداری تگزاس در نهایت راه بوش را برای ریاست جمهوری هموار می‌کند. بوش دوم پس از موفقیت شبه‌انگیز در انتخابات ریاست جمهوری، تیمی از افرادی را برای کابینه انتخاب می‌کند که عملاً با رویکرد واقع‌گرایانه و محافظه‌کارانه پدر در تضاد هستند. حضور دیک چنی^۱، دونالد رامسفلد^۲ و جان بولتون و در نهایت حمله به عراق برای تکمیل کار ناتمام پدرش، نشان از تلاش بوش دوم برای کسب تایید پدر و عبور از میراث وی است.

در واقع بوش دوم با توجه به ناآگاهی گسترده‌اش در مسائل سیاسی و در عین حال حوزه دانشگاهی، همچنین تأثیرپذیری عمومی و البته تأثیرپذیری از اندیشه‌های اوانجلیستی تبدیل به گزینه‌ای مناسب برای تأثیرگذاری لابی‌های منفعتی خصوصاً لابی‌های اسرائیلی می‌شود (Nadesan, 2010: 196). جولان نومحافظه‌کارانی مثل جان بولتون و پل ولفویترز در کنار جنگ‌طلبانی مانند چنی و رامسفلد موجب شده بود که

1. Dick Cheney
2. Donald Rumsfeld

تلاش‌های واقع‌گرایانی مانند کالین پاول در برابر آنها برای مقابله با رفتار تهاجمی ایالات متحده در منطقه موفق نباشد.

انگیزه‌های شخصی بوش دوم و شکاف‌های روانی گسترده او برای ایجاد میراثی مبهم در سیاست خارجی، موجب شده بود که ایالات متحده با هزینه مردمش، رژیم صهیونیستی را از شر یکی از دشمنان مهمش یعنی صدام حسین راحت کند. ماهیت تکانشی، برونگرا و عدم تمایل او برای ورود به جزئیات و عمق‌گیری در مسائل موجب شده بود که علی‌رغم محبوبیت بالای او در روزهای پس از ۱۱ سپتامبر در روزهای پایانی با یکی از پایین‌ترین میزان محبوبیت در تاریخ ریاست جمهوری آمریکا، این کرسی را به اوباما و دموکرات واگذار کند.

خصوصیات اصلی منبعث از شخصیت بوش دوم شامل موارد ذیل است:

* هیجان‌جویی و لذت‌طلبی: جورج بوش دوم رویکردی گشوده به تجربه نسبت به جهان دارد به این معنا که آگاهانه و ارادی تلاش می‌کند پیش از درک جهان به تجربه ملموس و عینی آن دست زند. بر این اساس بوش همواره و در حوزه‌های مختلف برخلاف پدر بیشتر به سوی هیجان جذب می‌شود و دستاوردها را بعنوان امری مستقل مانند پدرش درک نمی‌کند، خوش‌گذرانی‌ها و شرارت‌های بوش دوم در دوران نوجوانی و جوانی، سبک خوش‌گذران او در دوران تحصیل، اعتیادش به الکل و در نهایت انتخاب تیم بیس‌بال بعنوان مقصد سرمایه‌گذاری را می‌توان نشانه‌های هیجان‌جویی در شخصیت بوش دوم دانست (McAdams, 2016: 59).

* رفتار تکانشی: بوش در کودکی و پس از آن مشکوک به اختلال کم‌توجهی - بیش‌فعالی بود که نشانه‌های آن در عدم تمایل او به انتزاعیات، ریسک‌پذیری بالا، تخلیه انرژی بوسیله رفتارهای تکانشی و رفتارهای کودکانه و پرخطر او در سنین کودکی و نوجوانی آشکار شده است (Frank, 2007: 24-27).

* برونگرایی: بر اساس داده‌های بیوگرافی، یکی از خصوصیات مهم بوش دوم علاقه او به روابط و ارتباطات اجتماعی، شوخی و مهمانی و معاشرت گسترده با دوستان است. همان‌طور که اشاره شد بوش در میان خویشاوندان بعنوان گرم‌کننده مهمانی‌ها، دلچسب خانواده و رئیس انجمن برادری مشهور بوده است.

جورج بوش با داشتن صفات روان‌شناختی مشخص مانند اجتماعی بودن، شوخ‌طبعی، پرحرفی، نداشتن تمرکز، ریسک‌پذیری و تحمیل‌کنندگی در خانواده‌ای متمول و با نفوذ زاده می‌شود، علاوه بر سنت خانوادگی که به شکل دوگانه، هم در فعال‌کننده و هم در نظام عقاید حضور دارد، پدری موفق و مشهور که در عین حال جدی و محافظه‌کار و متمرکز است. در کنار مادری رک و اقتدارگرا قرار گرفته است، وضعیت روان‌شناختی پراسترس بوش دوم در این ترکیب کاملاً آشکار است، بوش دوم با صفات روانی فوق‌با توجه به غیاب پدر از ابتدا تلاش طاقت‌فرسایی را برای پیوند میان صفات روانی و فعال‌کننده‌ها آغاز می‌کند. این در حالی است که انتظارات خانوادگی به شکل نظام عقاید و وسیله مواجهه با جهان هم در ساختار روانی بوش دوم حک شده‌اند. خصوصیات شخصیتی استخراجی از بیوگرافی بوش یعنی هیجان‌جویی و لذت‌طلبی، رفتار تکانشی و برونگرایی به‌تنهایی بیانگر چرخه شخصیتی ABC نیستند و صرفاً با تأثیرات ناشی از رویدادهای فعال‌کننده و نظام عقاید بوش ترکیب می‌شوند و به شکل تصمیمات عمومی و سیاسی ظهور می‌یابند.

بوش دوم حاصل ترکیبی از انتظارات و رویدادهای فعال‌کننده (خانواده‌ای متمول و سیاست‌مدار) بر مبنای اهداف و نظام عقاید خانواده‌ای متمول، سفیدپوست و پروتستان از فرزندی است که ظاهراً پتانسیل‌های لازم را برای راهبری کشوری به بزرگی ایالات متحده ندارد. با این حال امتیازات خانوادگی و حمایت جریان‌های خاص موجب می‌شود که شخصیتی کم‌اطلاع، تکانشی و محافظه‌کار با رویکرد سفید و سیاه به منصب ریاست جمهوری ایالات متحده دست پیدا کند (Helms, 2004: 51) و دو جنگ ویرانگر را در خاورمیانه و یک بحران اقتصادی عظیم را در ایالات متحده ایجاد کند.

تأثیر شخصیت جورج بوش در جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران

پرسش اصلی مقاله این است که علل اصلی روان‌شناختی مؤثر بر سیاست خارجی تهاجمی بوش در قبال ایران و نحوه پیکربندی آن در سیاست خارجی این کشور چه مواردی هستند؟ پرسشی که حول فرضیه نقش تعیین‌کننده خصوصیات شخصیتی بوش دوم در سیاست خارجی شکل گرفته است، نقشی که به وسیله عوامل ساختاری سیاست

ایالات متحده و البته سیاست بین‌الملل تعدیل می‌شوند. همان‌طور که در بخش قبلی ذکر شد مجموعه‌ای از خصوصیات شخصیتی بعنوان نتایج درهم کنش میان فعال‌کننده‌های روانی و نظام عقاید مطرح شده‌اند که می‌توان آنها را نتایج موردنظر در رویکرد الیس به شمار آورد. با توجه به نتایج روان‌شناختی در ادامه با ارائه مصادیقی از زندگی سیاسی بوش دوم و تصمیمات سیاست خارجی او در قبال ایران، پاسخ پرسش اصلی را از طریق بیان ارتباط میان خصوصیات شخصیتی و تصمیمات بوش دوم در قبال ایران تعیین می‌کنیم.

از نظر نویسندگان نقاط عطف سیاست خارجی ایالات متحده در دوران بوش دوم موارد ذیل هستند:

* حادثه ۱۱ سپتامبر؛

* نومحافظه‌کاران، اسرائیل (رژیم صهیونیستی) و تاثیر آن بر ایران؛

* حمله به افغانستان و عراق؛

* پرونده هسته‌ای ایران.

در ابتدا باید به این موضوع اشاره کرد که نتایج حاصل از بخش تحلیل روان‌شناختی جورج بوش با نتایج مطالعات در مدل‌های دیگر همچون MBTI همخوانی دارد؛ براون^۱ در کتاب «ریسک و راه حل» خود با اشاره به ادعای اسکات مک کلن، سخنگوی کاخ سفید در دوران جورج بوش، او را بعنوان یک برونگرای حسی و به شکل مشخص تیپ^۲ ESTP توصیف می‌کند که با خصوصیتی مانند ریسک‌پذیری، منفعت‌گرایی، تجربه‌گرایی و خوش‌بینی و در نهایت رویکرد سیاه و سفید شناخته می‌شود (Brown, 2019: 150-165).

الف - حادثه ۱۱ سپتامبر

پژوهشگران سیاست خارجی ایالات متحده، سیاست خارجی بوش دوم را قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر در ذیل سیاست واقع‌گرایانه دسته‌بندی می‌کنند (Hastedt, 2014: 53-54). بوش قبل از ۱۱ سپتامبر تمایل خود را برای خروج از معاهده ضد موشک‌های بالستیک (ABM) اعلام کرد. همچنین رویکرد کلیتون و پدرش را برای همکاری با چین کنار

1. Brown

2. Extraverted, Sensing, Thinking, Perceiving

گذاشت و چین را بعنوان تهدیدی فزاینده برای منافع ایالات متحده در نظر گرفت. بوش در قبال پیمان‌های محیط زیستی مانند «پیمان کیوتو» هم موضعی تهاجمی اتخاذ کرد و بحران‌های محیط زیستی را عملاً مورد تردید و انکار قرار داد (Cox & Stokes, 2012: 481).

اهمیت این موضوع از منظر روان‌شناسی سیاسی، نقش مهم این حادثه در تقابل عاملیت و ساختار در سیاست خارجی آمریکا است. قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر علاوه بر فشارهای ساختاری مبتنی بر عرف و سنت حاکم در سیاست خارجی از سوی نهادهای مختلف، کدهای مشخص رفتاری برای وضعیت‌های تکراری و پیش‌بینی شده وجود دارد که این موضوع نقش عاملیت و خصوصیات شخصیتی بوش را در تأثیرگذاری کاهش می‌دهد هرچند شاهد نشانگان روان‌شناختی بوش دوم در سیاست خارجی او قبل از ۱۱ سپتامبر هستیم. با این حال جهت اصلی و رویکرد رئالیستی این سیاست خارجی یا حضور واقع‌گرایانی چون رابینز و پاول همچنان حفظ می‌شود (Croft, 2006: 100).

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر با توجه به ماهیت غیرمنتظره و جدید این حادثه و نبودن کدهای مشخص و مورد توافق، نقش شخص رئیس‌جمهور و خصوصیات روانی او به شکل بارزی پررنگ می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، فعال‌کننده مهمی مانند میراث پدر در برابر نظام عقاید خانواده بوش برای کسب دستاورد اجتماعی موجب می‌شود که بوش عناصر شخصیتی را به شکل آشکار در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بدون موانع جدی ساختاری اعمال کند. واکنش بوش در حمله به افغانستان برای از بین بردن یک گروه شبه‌نظامی بدون توجه به تأثیرات آتی و هزینه‌های هنگفت را می‌توان مبتنی بر ماهیت تکانشی تصمیمات بوش دانست، موضوعی که با هیجان‌جویی بوش و برونگرایی او بعنوان قهرمان مبارزه با تروریسم و قرار گرفتن در مرکز توجهات همخوانی دارد.

برخی از منابع ادعا می‌کنند که بوش قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر قصد حمله به عراق پیش از افغانستان را داشته است تا عملیات ناتمام پدرش را در برابر صدام به پایان برساند (Powaski, 2018: 110-111). موضوعی که در ادامه می‌تواند دلیل تکمیلی بر ماهیت شخصی سیاست بوش در سال‌های بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر باشد. موضوعی که موجب تضعیف فشارهای ساختاری و باز شدن دست بوش در اقداماتش در خاورمیانه شده است. در واقع بوش دوم تلاش می‌کند بر خلاف رویکرد محافظه‌کارانه و واقع‌گرایانه پدر در خاورمیانه، سیاستی پرریسک و ایده‌آلیستی را در پیش گیرد.

دو نکته مهم در این میان حائز اهمیت است: اول «توافق‌نامه بن»^۱ و همکاری ایران در موضوع افغانستان با ایالات متحده در دولت اصلاحات و دوم واکنش منفی ایالات متحده به حسن‌نیت جمهوری اسلامی و قرار دادن ایران در محور شرارت. در واقع می‌توان ادعا کرد که نقش خصوصیات شخصیتی منبعث از مدل الیس در سیاست خارجی بوش در قبال ایران آشکار است. برونگرایی بوش دوم موجب می‌شود که برای تداوم قرار گرفتن در مرکز توجهات، همچنین ایجاد نقاط بحران برای ارضای حس هیجان‌جویی علی‌رغم رفتار مثبت ایران در موضوع ۱۱ سپتامبر و افغانستان، ایران را در محور شرارت در کنار دولت‌های دیگری قرار دهد و وضعیت مبهم، پرتنش و پرریسک موجود را تداوم بخشید، وضعیتی که به او برای عبور از موانع ساختاری سیاست خارجی آمریکا کمک می‌کند.

ب- نومحافظه‌کاران، اسرائیل (رژیم صهیونیستی) و تاثیر آن بر ایران

تیم سیاست خارجی بوش ترکیبی از عناصر قدیمی در دولت پدرش و عناصر جدیدی بودند که در سیاست آمریکا به نومحافظه‌کاران شهرت پیدا کرده بودند. مهم‌ترین مهره تیم بوش ریچارد چنی بود که بوش او را بعنوان معاون اول خود انتخاب کرد. علاوه بر چنی، دونالد رامسفیلد به عنوان وزیر دفاع در دولت جدید معرفی شد؛ همچنین چنی یکی دیگر از چهره‌های تندرو و نومحافظه‌کار را که رویکردی مخالف با بوش اول داشت به بوش دوم معرفی کرد؛ پل ولفویتر بعنوان معاون وزیر دفاع آمریکا نقش مهمی در تصمیمات دولت بوش در جنگ علیه عراق و افغانستان ایفا کرد (Powaski, 2018: 107).

توضیح مختصر اندیشه نومحافظه‌کاری در آمریکا بیانگر این موضوع است که جریانی تحول‌خواه در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود؛ آنها گروهی از روشنفکران عمدتاً یهودی هستند که به آرامی از هم‌قطاران لیبرال خود در حزب دموکرات فاصله گرفتند و از ۱۹۷۱ با عنوان نومحافظه‌کاران مشهور شدند. نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی با خصوصیات چونی ناسیونالیسم مدعی، رادیکالیسم، تمایلات توسعه‌طلبانه و نظامی‌گری، استثناگرایی، یک‌جانبه‌گرایی و بدبینی‌ها بازی شناخته می‌شوند. پاسخ آنها به جهان آنارشیک روابط بین‌الملل ایجاد هژمونی است (Peleg & Scham, 2007: 73-94).

فارغ از مسائل استراتژیک، نومحافظه‌کاران التزامی ایدئولوژیک و مذهبی (اوانجلیستی) به حمایت از رژیم صهیونیستی دارند (Rynhold, 2015: 44).

سه‌گانه ایران، رژیم صهیونیستی و نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی بوش را باید هم از منظر متغیری وابسته و هم متغیری مستقل نسبت به شخصیت بوش مورد بررسی قرار داد. انتخاب نومحافظه‌کاران بعنوان متغیر وابسته به شخصیت در تیم سیاست خارجی بوش دوم علاوه بر اینکه بیانگر تلاش روان‌شناختی بوش برای تمایز از میراث پدر در سیاست خارجی است بلکه در عمل به معنای به ظهور در آوردن ویژگی‌های شخصیتی بوش دوم است. کدام ایدئولوژی و کدام جریان سیاست خارجی در آمریکا به مانند رویکرد نومحافظه‌کاران می‌تواند ارضاکنده نیازهای روانی و هم‌جهت با خصوصیات شخصیتی بوش مانند هیجان‌جویی، برونگرایی و رفتار تکانشی باشد. رویکرد سیاه و سفید بوش دوم در قضاوت‌های اخلاقی با تجربه محوری و برونگرایی او نقاط مشترک زیادی را برای همراهی با نومحافظه‌کاران برای ماجراجویی‌های برون‌مرزی فراهم می‌کند. در حالی که رویکردهای دیگر مانند آنچه در واقع‌گرایی/اسکوکرافت در دوران پدرش وجود داشت عملاً با شاخصه‌های شخصیتی بوش دوم در تضاد است. با این حال به همان اندازه که نومحافظه‌کاران برای بوش دوم جذاب هستند به همان اندازه هم بوش دوم گزینه مناسبی برای این جریان، جهت تأثیرگذاری بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است. بی‌اطلاعی بوش دوم، رفتارهای تکانشی، هیجان‌جویی و برونگرایی، بوش را گزینه مناسبی برای نومحافظه‌کاران برای حذف دشمنان رژیم صهیونیستی در منطقه ساخته بود. این امر موجب شده بود که بخشی از سیاست خصمانه بوش دوم در خاورمیانه به سمت ایران بعنوان دشمن اصلی رژیم صهیونیستی نشانه رود.

پ- حمله به افغانستان و عراق

همان‌طور که اشاره شد بوش دوم پیش از حمله به افغانستان تمایل خود را برای حمله به عراق ابراز کرده بود، موضوعی که فارغ از محاسبات دقیق راهبردی یا ادعای وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق از منظر نویسندگان ریشه در مسائل روانی و شخصی داشته است. موضوع بر مبنای مدل الیس تلاش بوش دوم برای مواجهه با یکی از

تأثیر عامل شخصیت بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی: مطالعه موردی ... | پورا احمدی مبینی و سلطان پور | ۱۹۳

فعال‌کننده‌ها در مدل روان‌شناختی یعنی میراث سیاسی پدر به طور خاص در خاورمیانه و عراق و عبور از آن است.

همچنین می‌توان آن را نشانه‌ای از حضور و غلبه نشانگان روانی مادر در شخصیت بوش پسر دانست که در غیاب پدر شکل گرفته است. با این حال نکته اصلی، این موضوع است که بوش پدر پس از آزادسازی کویت علی‌رغم فشار بخشی از بدنه دولت مثل دیک چنی و بخشی از بدنه سیاست ایالات متحده بر اساس رویکرد واقع‌گرایانه در سیاست، صدام را بعنوان موازنه‌گر در برابر ایران حفظ کرد. این موضوع علاوه بر تلاش صدام برای ترور بوش پدر در جریان بازدید از کویت موجب شده بود (Conte, 2008: 47) که موضوع عراق برای بوش دوم تبدیل به موضوعی شخصی شود.

برای بوش ساقط کردن صدام و مواجهه با مخالفان سیاست آمریکا در خاورمیانه به معنای فتح میراث پدر و عبور از آن است. در جایی که پدر مأموریت را به پایان نرسانده است بوش دوم تلاش می‌کند بر اساس دارایی‌های روانی‌اش به فعال‌کننده‌های اصلی یعنی انتظارات خانوادگی و میراث پدر واکنش نشان دهد و صدام البته حلقه نومحافظه‌کاران پیرامون او تلاش گسترده‌ای را برای این حمله و حذف یکی از مخالفان رژیم صهیونیستی در منطقه که کنترل‌کننده یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان هم بود انجام دادند.

این موضوع در حالی رخ داده است که ایالات متحده درگیر جنگ در افغانستان بوده و بدنه پژوهشگران سیاست خارجی، طیف لیبرال سیاست آمریکا و نظریه‌پردازان واقع‌گرا در مورد تبعات منفی حمله به عراق برای منافع ایالات متحده هشدار داده بودند (McQueen, 2018: 7). لذا آنچه رخ داده است فارغ از واهی بودن اتهامات وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، ترکیبی از حفره‌های شخصیتی بوش دوم و موج سواری نومحافظه‌کاران و لابی رژیم صهیونیستی است، موجی که تلاش گسترده‌ای برای حمله به ایران انجام داد. با این حال درگیری نیروهای آمریکایی در افغانستان و عراق موجب ایجاد موانع ساختاری برای بوش دوم جهت حمله به ایران شد.

ت- پرونده هسته‌ای ایران

خصوصیات شخصی بوش دوم و نتایج روان‌شناختی حاصل از مدل الیس در موضوع هسته‌ای ایران با وضوح بیشتری آشکار می‌شود. پس از ۱۱ سپتامبر علاوه بر اینکه بوش

دوم حسن نیت ایران را به شکل منفی در سخنرانی محور شرارت خود پاسخ می‌دهد در موضوع پرونده هسته‌ای و مناسبات منطقه‌ای هم پیشنهاد معامله بزرگ ایران را رد می‌کند (Parsi, 2006: 11-17). موضوعی که در ادامه منجر به بن‌بست هسته‌ای و در ادامه بحران پرونده هسته‌ای میان ایران و غرب می‌شود. پرسش مهم این است که پاسخ روان‌شناختی و پاسخ متعارف در تحلیل سیاست خارجی نسبت به این رویکرد بوش چیست؟

پاسخ متعارف را می‌توان در غلبه سنت نومحافظه‌کاری در دولت بوش دوم و آموزه دوگانه‌انگاری اخلاقی و سیاه و سفید این رویکرد به سیاست خارجی دانست که با مطلق‌انگاری روایتی خاص از لیبرالیسم و مسیحیت با بستن باب هرگونه پذیرش دیگری‌های موجود، تلاش می‌کند تا از طریق ابزارهای نظامی و اقتصادی نظم موردنظر را در روابط بین‌الملل ایجاد کند. تحلیل‌های محتمل دیگر علاوه بر نقش لابی رژیم صهیونیستی بر حذف و فشار بر دشمنان این رژیم، بر اهمیت نفت برای منافع آمریکا و صاحبان قدرت تأکید می‌کند. با این حال هیچ‌کدام از رویکردهای متعارف واقع‌گرایی و لیبرالیسم در آمریکا جنگ‌های فوق را خدمتی برای منافع برون‌مرزی ایالات متحده تلقی نمی‌کنند. برهم زدن موازنه قوا در خاورمیانه مخالف رویکرد واقع‌گرایان است و توسل به ابزار نظامی علی‌رغم مخالفت سازمان ملل مخالف مشی لیبرال‌های سنتی در روابط بین‌الملل است.

با این حال از منظر نویسندگان، دلایل روان‌شناختی پیش از گرایش بوش دوم به اندیشه نومحافظه‌کاری و تلقی او انجلیستی از مسیحیت بعنوان علت مقدماتی موجب اتخاذ این رویکرد در سیاست و انتخاب تیمی از نومحافظه‌کاران مشهور در سیاست خارجی شده است. بوش دوم بر مبنای پتانسیل‌های هوشی و ژنتیک و خصوصیات ارثی با فعال‌کننده‌های اصلی خود یعنی میراث پدر، انتظارات خانوادگی بوش و البته رقابت با برادر کوچکش مواجه می‌شود. همچنین او احتمالاً قلدری شخصیتی مادر را بعنوان الگویی در ناخودآگاه جذب کرده است. او خصوصیات اصلی شخصیتی خود مانند برون‌گرایی و هیجان‌جویی و رفتارهای تکانشی را در خدمت تولید میراث جدید سیاسی و عبور از میراث پدر به خدمت می‌گیرد.

انتخاب مشی نومحافظه‌کاری زاییده مجموعه نظام عقاید بوش دوم (ژنتیک، آموزه‌های خانوادگی و ارزش‌های والدین) برای پاسخ به فعال‌کننده‌های اصلی (انتظارات خانوادگی و میراث پدر) است. در واقع روند انتخاب ایدئولوژی سیاسی از صافی هیجان‌جویی، برونگرایی و رفتارهای تکانشی بوش دوم می‌گذرد، صافی‌هایی که با پایین آوردن سطح انتزاع و پیچیدگی شناختی، بوش دوم را برای اتخاذ ایدئولوژی ساده و سیاه و سفید ترغیب می‌نماید. این در حالی است که با اتخاذ روشی اکتشافی می‌توان وضعیت احتمالی را در نظر گرفت که دیگر روسای جمهور قبل و بعد بوش دوم یعنی کلینتون و اوباما در موقعیت‌های مشابه او رفتارهای متفاوتی را بروز می‌دادند. این موضوع حتی در مورد بوش پدر نیز که قرابت‌های حزبی و خانوادگی با او دارد هم آشکار است و این تفاوت، تنها با تکیه بر حیات روانی بوش دوم قابل تبیین است.

نتیجه‌گیری

آلبرت الیس در رویکرد نظری خود تلاش کرده است تا با ایجاد فرمول عملیاتی دقیق و ساده و در عین حال عمیق، وضعیت معلق موجود در روان‌درمانی روان‌کاوانه را حل کند. از منظر الیس آنچه در روان انسان رخ می‌دهد پاسخ به «فعال‌کننده‌ها» (حوادث یا شرایط) از طریق ترکیبی از عوامل خانوادگی و ژنتیک به نام «عقاید» است که در تاریخچه زندگی افراد حک شده‌اند. این تقابل منجر به تفسیری از فعال‌کننده‌ها می‌شود که ایجادکننده نتایج رفتاری، شناختی، حسی یا عاطفی هستند. این موضوع در جورج بوش بسیار مشهود است. خصوصیات ژنتیکی بوش که با تیپ‌بندی MBTI او همخوانی و همبستگی وزینی دارد در کنار فعال‌کننده‌هایی مانند غیاب پدر، مادر سلطه‌طلب، انتظارات خانوادگی و میراث اقتصادی و سیاسی پدر موجب می‌شود که بوش با بهره‌گیری از منابع ژنتیکی خود با ایجاد رفتارهای وسواسی و به قول الیس «بایدهای مخرب»، گزاره‌ای مرکزی را در روان خود ایجاد کند.

گزاره مرکزی در روان بوش دوم این گزاره است: باید با بهره‌گیری از میراث روانی مادر در نظام عقاید، علاوه بر فتح میراث پدر و عبور از آن، انتظارات خانوادگی را اجابت کنم. روشی هم که بوش دوم برای این باید یا التزام روانی ایجاد می‌کند پناه بردن به

نومحافظه‌کاری در برابر واقع‌گرایی سیاسی پدر و ریسک‌پذیری نظامی و سیاسی است، در حالی که پدرش رویکردی محتاطانه را در سیاست خارجی پیگیری کرده است. علاوه بر اینکه عناصر روان‌شناختی به شکل مشخص در تصمیمات و رویکرد سیاست خارجی بوش حاضر هستند، در تصمیمات او در قبال ایران هم این عناصر آشکار شده‌اند و با توجه به خلأهای عمده روان‌شناختی او به وسیله لابی‌های سیاسی و نومحافظه‌کاران در سیاست آمریکا جهت داده شده‌اند. لذا از منظر نویسندگان، خصوصیات روان‌شناختی بوش دوم با توجه به نقش مؤثر ریاست جمهوری و اختیارات گسترده آن در تصمیمات بوش نمایان شده‌اند. بخشی از عوامل ساختاری مانند لابی‌ها بدان جهت داده‌اند و بخشی از عوامل ساختاری مانند درگیری در عراق و افغانستان آن را تعدیل کرده‌اند.

نتایج علاوه بر اینکه در ساحت عمومی زندگی بوش ظاهر شده‌اند مانند عدم موفقیت در تحصیل به علت ناتوانی در تمرکز، الکلیسم، رفتارهای اجتماعی بی‌پروا و شوخی‌های مداوم، ریسک‌های مالی و ... در حیات سیاسی او به شکل تصمیمات سیاسی ظاهر شده‌اند. حمله سریع به افغانستان و سپس به عراق بر اساس داده‌های نادرست، تهدید ایران و قرار دادن در لیست کشورهای محور شرارت و در نهایت رویکرد خصمانه در پرونده هسته‌ای بیانگر حضور صفاتی چون هیجان‌جویی و لذت‌طلبی، برونگرایی و رفتارهای تکانشی است، موضوعاتی که با دیگر خصوصیات طرح شده مانند ناآگاهی، ناتوانی در تمرکز ترکیب شده‌اند.

در پایان می‌توان ادعا کرد که اگر دوران هشت‌ساله سیاست خارجی بوش دوم برای لابی رژیم صهیونیستی و متحدان آمریکا در خاورمیانه شخصی نبوده است، از منظر نویسندگان، برای بوش دوم موضوعی در ابتدا شخصی بوده است که در نهایت هم با ناکامی روانی پایان یافته است. در حالی که تأثیرات ناگوار آن برای نفوذ بین‌المللی آمریکا و مردم خاورمیانه همچنان ادامه دارد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Hosein Poorahmadi Meibodi
Mohammad Soltanpoor



<https://orcid.org/0000-0002-8210-529X>

<https://orcid.org/0000-0002-5530-9334>

منابع

فارسی

- اسلامی، محسن و نقدی، فرزانه، (۱۳۹۵)، «ابزار تحریم و سیاست خارجی امریکا در قبال ایران»، *روابط خارجی*، ۳۲(۸)، ۳۷-۷۱.
- جمشیدی، محمد، (۱۳۹۴)، *جنبش راست مسیحی و سیاست خارجی آمریکا*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۳)، *سیاست خارجی آمریکا بعد از یازده سپتامبر*، اول، تهران: خط سوم.
- غرایاق زندی، داود، (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی دولت دوم جورج واکر بوش در قبال ایران: سیاست سد نفوذ (۲۰۰۴-۸)»، *مطالعات راهبردی*، ۴۳(۱۲)، ۸۳-۱۱۸.
- هاوتن، دیوید پاتریک، (۱۳۹۶)، *روانشناسی سیاسی، موقعیت‌ها، اهداف و مصادیق*، ترجمه علی‌اشرف نظری و شهرزاد مفتوح، چاپ دوم، تهران: قومس.
- هاوتن، دیوید پاتریک، (۱۳۹۳)، *سیاست خارجی آمریکا و بحران گروگان‌گیری در ایران*، ترجمه وحید مردانه شره جینی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

References

- Bronner, Stephen. E., & Thompson, Michael, (2006), *The Logos Reader: Rational Radicalism and the Future of Politics*, Lexington, Kentucky: United States of America, University Press of Kentucky.
- Brown, R. Greg, (2019), *Risk and Resolution*, New York: Page Publishing Inc.
- *Congressional Research Service Reports on the Middle East and the Arab World*, (n.d.), Retrieved December 16, (2020), from <https://fas.org/sgp/crs/mideast>.
- Cox, Michael., & Stokes, Doug, (2012), *US Foreign Policy*, New York: Oxford University Press.

- Croft, Stuart, (2006), *Culture, Crisis and America's War on Terror*, New York: Cambridge University Press.
- Dryden, Windy, (2004), 'The Cream Cake Made Me Eat it': An Introduction to the ABC Theory of REBT, In *Rational Emotive Behaviour Therapy Theoretical Developments*, New York: Routledge.
- Ellis, Albert, Abrams, Mike, & Abrams, Lidia, (2009), *Personality Theories: Critical Perspectives*, Thousand Oaks, California: SAGE.
- Entessar, Nader., & Afrasiabi, Kaveh. L, (2019), *Trump and Iran: From Containment to Confrontation*, Lanham, Maryland: United States of America, Rowman & Littlefield.
- Frank, Justin. A, (2007), *Bush on the Couch Rev Ed: Inside the Mind of the President*, New York: Harper Collins.
- Greenstein, Fred I, (2012), *E Presidential Difference Leadership Style from FDR to Barack Obama*, New York: Princeton University Press.
- Greenstein, Fred, (2008), "The "Strong leadership" of George W. Bush", *International Journal of Applied Psychoanalytic Studies*, 5, 171–190, <https://doi.org/10.1002/aps.165>.
- Greenstein, Fred. I, (2009), *The Presidential Difference: Leadership Style from FDR to Barack Obama*, New York: Princeton University Press.
- Hastedt, Glenn P, (2014), *Encyclopedia of American Foreign Policy*, New York: Infobase Publishing.
- Helms, Ludger, (2004), *Presidents, Prime Ministers and Chancellors: Executive Leadership in Western Democracies*, New York: Palgrave Macmillan.
- Mann, James, (2015), *George W. Bush: The American Presidents Series: The 43rd President, 2001-2009*, New York: Henry Holt and Company.

- Marquez, Heron, (2005), *George W. Bush*, Minneapolis: Twenty-First Century Books.
- McAdams, Dan, P, (2011), *George W. Bush and the Redemptive Dream: A Psychological Portrait*, New York: Oxford University Press.
- McAdams, Dan, P, (2016), *The Art and Science of Personality Development*, New York: Guilford Publications.
- McGuire, William J, (2004), "The Poly-Psy Relationship: Three Phases of a Long Affair", In *Key Readings in Social Psychology*, New York: Psychology Press.
- McQueen, Alison, (2018), *Political Realism in Apocalyptic Times*, New York: Cambridge University Press.
- Milani, Mohsen. M, (2006), "Iran's Policy Towards Afghanistan", *Middle East Journal*, 60(2), 235–256.
- Miles, Alex, (2013), *US Foreign Policy and the Rogue State Doctrine*, New York: Routledge.
- Murray, Donette, (2009), *US Foreign Policy and Iran: American-Iranian Relations Since the Islamic Revolution*, New York: Routledge.
- Nadesan, Majia. Holmer, (2010), *Governmentality, Biopower, and Everyday Life*, New York: Routledge.
- Neenan, Michael., & Dryden, Windy, (2010), *Rational Emotive Behaviour Therapy in a Nutshell*, London: SAGE Publications Ltd.
- Parsi, Trita, (2006), "The Price of Not Talking to Iran", *World Policy Journal*, 23(4), 11–17.
- Parsi, Trita, (2012), *A Single Roll of the Dice: Obama's Diplomacy with Iran*, New Haven: Connecticut, Yale University Press.
- Peleg, Ilan., & Scham, Paul, (2007), "Israeli Neo-Revisionism and American Neoconservatism: The Unexplored Parallels", *Middle East Journal*, 61(1), 73–94.

- Peterson, Paul E, (1994), “The President’s Dominance in Foreign Policy Making,” *Political Science Quarterly* 109(2), 215–34.
- Post, Jerrold, (2019), *Dangerous Charisma*, New York: Pegasus Books.
- Post, Jerrold. M, (2010), *The Psychological Assessment of Political Leaders: With Profiles of Saddam Hussein and Bill Clinton*, Ann Arbor, Michigan: University of Michigan Press.
- Powaski, Ronald. E, (2018), *Ideals, Interests, and U.S. Foreign Policy from George H. W. Bush to Donald Trump*, Cham, Switzerland: Springer International Publishing.
- Renshon, Stanley, A, (2004), *In His Father’s Shadow: The Transformations of George W. Bush*, New York: St. Martin’s Press.
- Renshon, Stanley, A., & Suedfeld, P, (2013), *Understanding the Bush Doctrine: Psychology and Strategy in an Age of Terrorism*, New York: Routledge.
- Renshon, Stanley. A, (2014), *High Hopes: The Clinton Presidency and the Politics of Ambition*, New York: Routledge.
- Rountree, Clarke, (2011), *George W. Bush: A Biography*, Santa Barbara: ABC-CLIO.
- Ryan, Greg, (2018), *US Foreign Policy Towards China, Cuba and Iran: The Politics of Recognition*, New York: Routledge.
- Rynhold, Jonathan, (2015), *The Arab-Israeli Conflict in American Political Culture*, New York: Cambridge University Press.
- Sparrow, Bartholomew. H, (2010), “Realism’s Practitioner: Brent Scowcroft and the Making of the New World Order”, 1989–1993, *Diplomatic History*, 34(1), 141–175.
- Swansbrough, Robert, (2008), *Test by Fire: The War Presidency of George W. Bush*, New York: Palgrave Macmillan.

تأثیر عامل شخصیت بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی: مطالعه موردی ... | پوراحمدی میبیدی و سلطان‌پور | ۲۰۱

- Bernard, Michael. E, (2010), *Rationality and the Pursuit of Happiness: The Legacy of Albert Ellis*, Chichester: West Sussex, John Wiley & Sons.
- Daheshyar, Hossein, (1383), *US Foreign Policy after 9/11,1*, Tehran: Khate Sevom Publication. [In Persian]
- Eslami, Mohsen, Naghdi, Farzaneh, (1395), "Sanction as a Tool of U.S. Foreign Policy Towards Iran", *Foreign Relations Quarterly*, 32(8), 37-71. [In Persian]
- Gharayagh Zandi, Davoud, (1388), "Bush Second Tern Administration's Foreign Policy Towards IRI: The Containment Policy (2004-8)", *Strategic Studies Quarterly*, 43, 83-118. [In Persian]
- Houghton, David. Patrick, (1393), *US Foreign Policy and the Iran Hostage Crisis*, Translate by Mardane Shareh Jinni, Vahid, 1, Tehran: Islamic Revolution Document Center. [In Persian]
- Houghton, David. Patrick, (1396), *Political Psychology: Situations, Individuals, and Cases*, Nazari, Aliashraf, Maftouh, Shahrzad, 2, Tehran: Ghoomes. [In Persian]
- Jamshidi, Mohammad, (1394), *The Christian Right Movement and American Foreign Policy*, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. [In Persian]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناد به این مقاله: پوراحمدی میبیدی، حسین، سلطان‌پور، محمد، (۱۴۰۱)، «تأثیر عامل شخصیت بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی: مطالعه موردی سیاست خارجی جورج بوش دوم در قبال ایران»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۱۱(۴۰)، ۱۷۳-۲۰۱. doi: <https://orcid.org/0000-0002-8210-529X>